

# افزایش تورم با جدت سرعت!

گفت و گو با دکتر سعید شیرکوند - کارشناس مسائل اقتصادی و استاد دانشگاه

اشاره:

دکتر شیرکوند در این گفت و گو نقیبی به دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی می اندازد و وضعیت اقتصادی، سیاسی و نرخ تورم موجود در این دولت را با دولت نهم مورد مقایسه و ارزیابی قرار می دهد. این استاد دانشگاه که به عنوان یکی از دولتمردان دولت آقای خاتمی محسوب می شود، اذعان داشت که در دوره آقای هاشمی به دلیل مشکلات متعدد (که در این مصاحبه به تفصیل در مورد آن بحث شده است) باید مسیر دشوار و پر سنگلاخی طی می شد و طبیعی بود که با فراز و نشیب های متعددی روبرو شویم اما از نظر اقتصادی به سمتی حرکت کردیم که امیدوارکننده به نظر می رسد، این تجارب به دولت آقای خاتمی منتقل شد. به گفته دکتر شیرکوند در دولت آقای خاتمی اقتصاد در مسیری قرار گرفت که امیدواری نسبت به اقتصاد در جامعه افزایش یافت و فضای کسب و کار فعال شد به طوری که روند رو به رشدی به وجود آمد. افق مقابل فعالان اقتصادی تیره نبود، تنش با سایر کشورها و دشمن تراشی ها جای خود را به تنش زدایی بین المللی و ایجاد تعامل مثبت و سازنده با سایر کشورها داد. اما این امیدها در سال ۱۳۸۴ با توقف کامل مواجه و یک مسیر انحرافی در اقتصاد کشور ایجاد شد. متن کامل این مصاحبه از نظرتان می گذرد:

چه ناکامی هایی نیز به همراه داشت لیکن از نظر اقتصادی به سمتی حرکت کردیم که امیدوارکننده به نظر می رسید، این تجارب به دولت آقای خاتمی منتقل شد.

در دولت آقای خاتمی، این روند به تجدید نظر یا تصحیح خطاها منجر شد و این دولت اقتصاد را در مسیری قرار داد که امیدواری نسبت به اقتصاد در جامعه افزایش یافت و فضای کسب و کار فعال شد به طوری که روند رو به رشدی به وجود آمد. افق مقابل فعالان اقتصادی تیره نبود، تنش با سایر کشورها و دشمن تراشی ها جای خود را به تنش زدایی بین المللی و ایجاد تعامل مثبت و سازنده با سایر کشورها داد و بالاخره مدیران مجربی که دیگر مشکلات اقتصادی کشور را می دانستند نیازهای مربوط به اقتصاد سالم و شکوفا را کشف کردند.

به نظرم دولت آقای خاتمی در عرصه اقتصاد با

سومین مشکل این بود که به دلیل گذر از انقلاب و تقابل با دنیای استکبار و کشورهای پیشرفته صنعتی آن روز، تفکر خودکفایی و جدا شدن از دنیای بیرون بسیار مورد توجه قرار گرفت و تمام این عوامل دست در دست هم داد تا سازمان دهی اقتصاد کشور با مشکلات جدی روبرو شود. یعنی یک حرکت چندگانه ای باید مورد توجه قرار می گرفت که هم تعامل با دنیای آزاد را معنا دار می کرد و تابو بودن آن را می شکست، هم فضای کسب و کار را در داخل کشور ایجاد می کرد تا صاحبان سرمایه رغبت و انگیزه برای ورود به فعالیت های اقتصادی و تولیدی پیدا کنند و هم مدیران ارشد کشور تجربه ای برای اداره اقتصاد کسب کنند لذا در دوره آقای هاشمی باید مسیر دشوار و پر سنگلاخی طی می شد و طبیعی بود که با فراز و نشیب های متعددی روبرو شویم. تجارب خوبی هم در این دوران به دست آمد اگر

اقتصادی چه در سطح کلان و چه در سطح بنگاهی بود. تجربه این کار در کشور وجود نداشت و انباشت سرمایه انسانی مربوط به رژیم گذشته با وقوع انقلاب اسلامی تقریباً به نوعی از کشورمان با خدشه های جدی روبرو گردید. در زمان جنگ هم چندان دغدغه اقتصاد برای کشور اهمیت نداشت و بیشتر ذهن مدیران و مسئولین را مسأله جنگ و دفاع از کشور مشغول کرده بود؛ طبیعی است به همین دلیل مدیران ارشد اقتصادی مدیران میانی تجربه فعالیت اقتصادی نداشتند. از طرف دیگر موانع فرهنگی ناشی از شعارهای زمان انقلاب یا اثرات مارکسیستی در کشور ما رسوخ کرده بود، شکاف طبقاتی پس از انقلاب بصورت بر جسته تر به نظر می رسید و همه به وجود آن پی برده بودند و به تدریج رویکردی بر علیه سرمایه گذاری و شکل گیری بخش خصوصی و اقتصاد بازار شکل گرفت.

سیاست های مالی و پولی کشور از دوران جنگ تاکنون چه روندی را طی کرده است؟ آیا می توان مشکلاتی که صنعت و اقتصاد امروز گریبانگیر آن هستند را به سال های اخیر نسبت داد یا فرآیندی بوده که در طی سالها راه حل های اصلاحی در قالب برنامه سوم و چهارم برای آن پیش بینی شده است؟

پس از اتمام جنگ، بازسازی خرابی های ناشی از این دوران و جبران عقب ماندگی های ناشی از مشغول بودن در جنگ و پیشرفت سایر کشورها، برای اقتصاد ایران ضروری به نظر می رسید و می بایستی برای سازمان اقتصادی جدید کشور، تمهیداتی اندیشیده می شد، منتها این دغدغه و یا سمت گیری که در دولت آقای هاشمی مورد توجه بود با موانع زیادی روبرو شد. برخی موانع مربوط به فقدان تجربه فعالیت

تجارب ارزشمندی که به خدمت گرفته بود و با استفاده از شرایط بین‌المللی توانست اقتصاد ما را در مسیر قابل قبولی قرار دهد و به دستاوردهای خوبی هم در جنبه نرم‌افزاری مربوط به قوانین و مقررات و آئین‌نامه‌های لازم و هم در جهت زیرساخت‌ها و تجهیزات سخت‌افزاری دست‌یابد.

به طور کلی فضای کسب و کار در کشور بهبود یافت و امید به بهتر شدن وضعیت دیگر واهی به نظر نمی‌رسید تا اینکه اتفاقات سال ۱۳۸۴ رخ داد. این اتفاق نه تنها توقیفی در کلیه فعالیت‌ها به وجود آورد بلکه یک مسیر انحرافی را در اقتصاد کشور ایجاد کرد.

برای مثال در دوره آقای خاتمی، در جنبه‌های نرم‌افزاری بسیاری از قوانین مورد تجدید نظر قرار گرفت و متناسب با شرایط روز جامعه شد. همچون قانون بازنگری در مالیات‌ها که اقدام بسیار مثبتی بود و به اقتضای دوران جدید تنظیم شد، راه‌اندازی حساب ذخیره ارزی که عملکرد بسیار ارزشمندی در اقتصاد کشور بود همچنین یکسان‌سازی نرخ ارز نیز از اقداماتی محسوب می‌شد که نشان از حرکت کشور در مسیر اقتصاد و شکوفایی و سالم‌سازی داشت. در جنبه‌های زیرساختی نیز اقدامات دولت پیرامون نیروگاه‌ها، شبکه‌های حمل و نقل، نفت و گاز و پروژه‌های بسیار بزرگ و ضروری در دستور کار کشور قرار گرفته بود. این موارد روندی بود که علیرغم کاستی‌ها، قابل قبول و دفاع به نظر می‌رسید.

**آیا بحث تورم و اشتغال و سایر مباحث اقتصادی در دولت‌های مختلف مورد توجه بوده یا خیر؟ به خصوص ممکن است در دولت جدید به بهانه پرداختن به بحث اشتغال بسیاری از موارد دیگر اقتصادی در نظر گرفته نشود.**

به طور کلی در کشور، حرکت‌ها براساس یک برنامه و خط مشی از پیش تعیین شده انجام نمی‌شود زیرا این امر مربوط به جوامع دموکراتیک است. در این جوامع چند حزب وجود دارد که هر کدام خط مشی معینی دارند و تمام امور مربوط به اداره جامعه از اقتصاد گرفته تا فرهنگ و سیاست خارجی را با هم در نظر می‌گیرند، این مجموعه را به رأی مردم می‌گذارند و پس از انجام انتخابات شروع به اجرای برنامه‌های خود می‌نمایند.

دولت آقای هاشمی، دولتی برآمده از فرآیند حزبی نبود و دیدگاه‌های شخصی خود و نظرات مشاوران را در کشور پیاده و اجرا می‌کرد و در کشوری این موارد را ساماندهی می‌نمود که مجموعه‌ای از پدیده‌های متضاد و مغایر با همدیگر باید مدنظر قرار می‌گرفت لذا بخش اقتصادی کشور را برآیند فکری وی و مشاوران به پیش می‌برد به همین دلیل مواردی مانند اشتغال، کاهش تورم، عادلانه بودن توزیع ثروت و درآمد، افزایش حجم سرمایه‌گذاری در کشور و... در ذهن این رئیس‌جمهور در کنار همدیگر وجود داشت اما طبیعی بود چون موارد مذکور در یک مجموعه به هم پیوسته قرار نداشت در بسیاری از امور با همه متناقض بودند.

دولت آقای خاتمی هم برآیند یک رقابت حزبی نبود لذا وی نیز از دیدگاه‌های مشاوران خود در اداره

امور بهره‌گرفت. پس در این شرایط درنظر گرفتن تمام اهداف در کنار هم مقوله عجیبی نیست و دولت آقای خاتمی همزمان به سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، گسترش زیرساخت‌ها، کاهش تورم، افزایش صادرات غیر نفتی، خودکفایی کشور و... توجه صورت گرفت. منتها مجموعه مدیران آقای خاتمی از تجارب دولت آقای هاشمی بهره‌مند بودند و خطاهای دوران گذشته را تکرار نکردند اگرچه این دوران نیز از خطا و اشتباه مبرا نبود.

بخش خصوصی توانمند مواجهیم. پس کشور با این ویژگی‌ها و مختصات اختصاصی خود اجازه نمی‌دهد برخی از تئوری‌های تأیید شده و قابل قبول در محیط سایر کشورها در دستور کار قرار گیرد و یا به آنها استناد شود. اصلی‌ترین مشکل اقتصاد ما، فضای نامناسب کسب و کار، فقدان ثبات اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های، شاخص قیمت‌ها و بسیاری از عوامل موثر بر تولید است.

نمی‌توان در تعامل با دنیای بیرون به صورت مداوم

**متأسفانه یک دولت بسیار حجیم، توانمند، انگیزه و تنگ‌کننده فضای برای بخش خصوصی در اقتصاد کشور حضور دارد و تا زمانی که این دولت با چنین گستردگی در اقتصاد حضور داشته باشد و با منابع مالی حاصل فروش نفت (که گویی هرگز به اتمام نمی‌رسد) به فعالیت‌های خود ادامه دهد، جایی برای فعالیت بخش خصوصی باقی نمی‌گذارد زیرا فضای کسب و کار را دولت تعیین می‌کند.**

پس در دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی، هدف‌گذاری معینی در مورد چند موضوع خاص وجود نداشت. چون اقتصاد کشور ما در دوره‌ای به سر می‌برد که اساساً تفکیک این اهداف ناممکن به نظر می‌رسید و حتی محوریت فعالیت‌ها در این اقتصاد هم روشن نبود.

نکته رضایت بخش این بود که به تدریج روند رو به بهبود شکل گرفت. معدل نرخ تورم در دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای خاتمی به دلیل استفاده از تجارب گذشته و شرایط ایجاد شده برای کشور کمتر از معدل تورم دوران آقای هاشمی بود و به طور کلی این احساس وجود داشت که به سمت استفاده از دانش اقتصادی حرکات قابل توجهی صورت می‌گیرد و مدیران ارشد اقتصادی آقای خاتمی باید به این امر تمکین کنند.

در دولت آقای احمدی نژاد هم اهداف گوناگونی وجود دارد، یعنی دولت به صورت همزمان می‌خواهد تورم را کاهش و اشتغال را افزایش دهد، با دنیا مراد داشته باشد و... منتها تفاوت دولت آقای احمدی نژاد و دولت آقای خاتمی در محیطی است که دولت‌ها قرار می‌گیرند. به عبارت بهتر فضای کسب و کار در دولت آقای هاشمی روند رو به تقویت گذاشت و در دولت آقای خاتمی این روند پیشرفت چشمگیری پیدا کرد اما در دولت آقای احمدی نژاد، فضای کسب و کار آسیب دید.

اگر قرار باشد اقتصاد ما در مسیر صحیح قرار بگیرد در گام نخست باید فضای کسب و کار به لحاظ ذهنی نزد مدیران ارشد، مسئولین نظام، مدیران میانی و فعالان اقتصادی تغییر کند و بهتر شود. قطعاً در این صورت شاخص‌ها بهبود خواهند یافت.

کشور ما در وضعیتی نیست که بخواهیم بسیاری از تئوری‌های مربوط به دوران صنعتی و فرا صنعتی را اجرا کنیم زیرا با حجم قابل توجهی از سرمایه‌گذاری‌های بلا استفاده اقتصادی در زمینه زیرساخت‌ها مواجه هستیم و به دلیل عدم ثبات اقتصادی در حوزه‌های مختلف با کاهش حضور

با تنش روبرو باشید و از سوی دیگر انتظار داشته باشید این تنش در تولید تزریق نشود. زمانی می‌توان در کشور انتظار بهبود شاخص‌های اقتصادی را داشت که فضای کسب و کار به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد.

**مشکل فضای کسب و کار در کشور چه مواردی است؟**

برای محاسبه و ارزیابی فضای کسب و کار، شاخص‌های رسمی و متعددی وجود دارد منتها اصلی‌ترین برهم‌زننده فضای مطلوب کسب و کار در کشور گسترش بی‌حد و اندازه دولت در اقتصاد است. این حضور هر سال بیشتر و بزرگتر می‌شود. دولت در مرحله سرمایه‌گذاری‌ها، استفاده از منابع بانکی و ارزی، قوانین، مقررات و آئین‌نامه‌های اجرایی و مواردی از این قبیل بیشترین حضور را دارد.

اصلاً چیزی جز دولت در اقتصاد ایران حضور ندارد و به نظر در مواردی که عنوان شده دولت را کوچک کرده‌اند در حقیقت از چاله وارد چاه شده‌اند! ایجاد نهادهای شبه دولتی و شبه خصوصی که هیچ هویت قانون تجاری ندارند و معلوم نیست به چه نهادهایی وابسته هستند، فعالیت بخش خصوصی را دشوارتر ساخته است.

متأسفانه یک دولت بسیار حجیم، توانمند، بی‌انگیزه و تنگ‌کننده فضای برای بخش خصوصی در اقتصاد کشور حضور دارد و تا زمانی که این دولت با چنین گستردگی در اقتصاد حضور داشته باشد و با منابع مالی حاصل فروش نفت (که گویی هرگز به اتمام نمی‌رسد) به فعالیت‌های خود ادامه دهد، جایی برای فعالیت بخش خصوصی باقی نمی‌گذارد زیرا فضای کسب و کار را دولت تعیین می‌کند.

در دولت آقای خاتمی، هر ناظر بی‌طرفی متوجه چارچوب ذهنی این دولت می‌شد و می‌دانست اقتصاد به کدام سمت هدایت می‌شود اما وقتی دولتی مانند دولت نهم شکل می‌گیرد که چارچوب اصلی و خط مشی‌گذاری آن معین نیست و کاملاً به اراده، میل و خواست و رئیس دولت بستگی دارد،

فضای کسب و کار مبهم‌تر و مه‌آلوده‌تر می‌شود. در دولت آقای خاتمی، بخش خصوصی می‌دانست با مجموعه‌ای کار می‌کند که ثبات حداقلی در سیاست‌ها و نتیجه‌گیری‌های آن وجود دارد منتها امروز با پدیده‌ای روبرو هستیم که در طول یک روز، تصمیمات، مجریان و سیاست‌گذاران تغییر می‌کنند و تفاوت افرادی که به مسند قدرت می‌رسند بسیار معنا دار است. یعنی وزیر اقتصاد - دکتر دانش جعفری - دارای اصول و خط مشی است و بخش خصوصی تلاش می‌کند خود را با تصمیمات و سیاست‌گذاری‌های وی هماهنگ کند یکبار دکتر دانش جعفری استعفا می‌دهد و جانشین وی وارد میدان می‌شود که نقاط مشترک وی از نظر فکری و اجرایی با دکتر دانش جعفری ۱۰ درصد هم نیست! سپس تا فضای کسب و کار به طور جدی و دقیق تغییر نکند و به فضای مطلوب و با ثبات تر نرسد هیچ چیز تغییر نخواهد کرد.

فعالیت اقتصادی مانند رانندگی در جامعه آلوده است هر چه غلظت مه بیشتر شود راننده از سرعت اتومبیل می‌کاهد و در صورت مه شدید از حرکت باز می‌ماند زمانی که مه از بین رود راننده انگیزه پیدا می‌کند و سرعت اتومبیل خود را افزایش می‌دهد در اقتصاد نیز هر چه فضای کسب و کار مه‌آلوده شود فعالان اقتصادی کنار می‌روند و پروژه‌ای انجام نمی‌دهند و طبیعی است اقتصاد از بخش تولید محور به سمت بخش واسطه‌گری حرکت می‌کند.

**دولت معتقد است این مشکلات از سال‌های گذشته وجود داشته و به ارث رسیده است، بنابراین ساختارهایی که در دولت‌های قبل شکل گرفته بودند و بخش خصوصی در آن توان رقابت با دولت را نداشت؛ ورشکسته شدند. دولت مدعی است ساختارهای ناکارآمد و بی‌نتیجه همچون سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، بانک مرکزی و... را می‌شکند و طرح تحول اقتصادی و بنگاه‌های زودبازده را مطرح می‌کند تا فضای سلب را تغییر دهد. به نظر شما تا چه میزان این مورد می‌تواند صحت داشته باشد؟**

اساساً هیچ حوزه‌ای از جامعه به حد کمال خود نرسیده و نمی‌رسد. اقتصاد کشور ما هیچگاه به نقطه پایانی موفقیت و کمال نمی‌رسد زیرا به هر نقطه‌ای که برسیم باز هم نقاط بهتری برای حرکت وجود دارد. این مطلب که در دولت‌های گذشته اشکالاتی وجود دارد مسأله‌ای طبیعی است؛ منتها بحث بر سر این است که آیا روند حرکت آنها رو به بهبود یا پس رفت اقتصاد بوده است؟ آیا دولت از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۳۸۷ محدودتر شده است؟ در گذشته بخش خصوصی توانمندی وجود نداشت اما از سال ۱۳۸۴ تاکنون بخش خصوصی توانمندتر شده یا ضعیفتر؟ آن زمان فضای کسب و کار ایده‌آل نبود اما در حال حاضر نسبت به آن سال‌ها وضعیت ایده‌آل‌تر شده است؟

**بله! چرخه کار سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور کند بود اما امروز شرایط بهتر از آن زمان شده است؟ سازمان مدیریت در روند فعالیت‌های**

## خود نقاط ضعف متعددی داشت اما چاره کار حذف این سازمان بود؟

سازمان مدیریت که حاصل ۶۰-۵۰ سال فکر، اندیشه و تجربه این مملکت بود و یکی از بزرگترین سرمایه های انسانی کشور محسوب می شد به سادگی حذف گردید. اگرچه در تفاهنامه ها و پرداخت بودجه هاعلمکرد کندی داشت اما چاره کار انحلال سازمان و تعطیلی آن است؟ آیا وضعیت بهتر شد؟ سازمان مدیریت در استانداردها موانعی در مسیر انجام یک پروژه، برگزاری مناقصات، پذیرش صورت وضعیت ها و... ایجاد می کرد منتها راه حل، حذف سازمان است و این که استاندار برگزارکننده مناقصه، گیرنده پروژه، ناظر و پرداخت کننده منابع مالی شود؟ این که بازگشت به دوران قاجاریه است! پس حرکت رو به پیش انجام ندادیم.

سنگ بنای سازمان مدیریت در سال ۱۳۱۶ گذاشته شد. آن زمان رضا شاه براساس تجارب گذشته متوجه شده بود در استان ها استاندار تمام کارها را انجام می دهد و تمام منابع مالی را مصرف می نماید به همین دلیل سازمان مدیریت و برنامه ریزی را راه اندازی نمود تا بودجه ها تحت نظر یک سازمان قرار گیرد و از اختیار استانداردها خارج شود. از آن زمان تا سال ۱۳۸۵ با تمام افت و خیزها به پیش آمدیم و به دلیل حرکت کند و تعلل های این سازمان آن را منحل کرده ایم تا مشکلات را مرتفع سازیم یا دوباره به دوران قاجار بازگردیم؟ کدام مشکل با انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی رفع شد؟ معتقد بسیاری از منتیها و شاخص ها در فضای کسب و کار باید دیده شوند. اما هیچ کس معتقد نیست که حل یک مسأله با پاک کردن صورت مسأله انجام می شود. اما گویی در دستور کار دولت نهم این امر صدقات دارد!

شورای پول و اعتبار، قانونی و سازمان یافته است و بسیاری از دستگاه ها که مصرف کننده اعتبار هستند در این شورا، اکثریت ندارند و اکثریت با دستگاه های ستادی است و نماینده بخش خصوصی نیز عضو این شورا است. دولت به بهانه عدم انجام صحیح وظایف این شورا را منحل اعلام می کند اما واقعیت این است که چند دستگاه و سازمان مصرف کننده که می خواهند از بانک ها منابع مالی دریافت کنند در مرحله نخست باید مصوبه شورای پول و اعتبار را می گرفتند و شورا نیز این اعتبار را تصویب نمی کرد پس برای این که از وجود شورای پول و اعتبار آسوده شوند تا به راحتی منابع مالی را به خود اختصاص دهند آنرا منحل کردند! و وظایف این شورا به صورت غیر قانونی به کمیسیون اقتصادی دولت داده شد و حتی نماینده بخش خصوصی را هم حذف کردند. این اقدام پاک کردن صورت مسأله است نه حل مسأله. هنر این است که با حفظ بخش های کارآمد، نواقص سایر بخش ها را برطرف سازیم.

**بحث بنگاه های کوچک و زودبازده یکی از مهمترین سیاست هایی است که دولت مورد توجه قرار می دهد. اوایل به نظر می رسید با توجه به اینکه فرصت های بالقوه متعددی در داخل کشور وجود دارد طرح خوبی باشد و حتی به نظر می رسید**

**بتواند فضای کسب و کار را رونق بخشد، این فرض آنقدر اهمیت داشت که بسیاری از وقایع سه سال گذشته از جانب این طرح بوده است. برای مثال انحلال سازمان مدیریت و برنامه ریزی، تفویض اختیار به استانداردها، مناقشه میان وزارت کار و امور اجتماعی با بانک مرکزی و... این طرح را تا چه میزان موثر می دانید و روند اجرای آن را چگونه ارزیابی می کنید؟**

واقعیت این است که دولت نهم مانند سایر دولت ها یکسری تئوری ها و سمت گیری های قابل قبول و تجربه شده دنیا را مورد توجه قرار داده است که این قسمت چندان محل مناقشه نیست. بنگاه های کوچک و زود بازده پدیده جدیدی نیست و SME ها مدتهاست که در اقتصاد دنیا مطرح هستند. کشورهایی مانند ژاپن و کره

این طرح ها را بانک انجام نداده و مسئولیت آن بر استانداردها سپرده شده است و آنجا هم کارگروهی که دانش، تخصص و تجربه آنان مشخص نیست این طرح ها را مورد تأیید قرار داده اند. حتی اتحایه های صنفی مربوطه را هم در جریان این اقدام قرار ندادند اگر عنان طرح های مزبور را به تشکل های صنفی مربوط به هر فعالیت تولیدی و اقتصادی می سپردند، نتیجه به مراتب مثبت تری حاصل می شد. منتها به نام طرح زود بازده هر کسی که نفوذی در این سیستم داشت، توانست از استانداردها تأییدیه دریافت و منابع مالی را اخذ نماید. هیچ مخالفتی با بنگاه های کوچک و زودبازده وجود ندارد زیرا موجب اشتغال می شود اما چه چیز اجرا شد؟ گزارش هایی که از طریق دولت و سایر دستگاه های مرتبط اعلام می شود موفقیت پروژه ها را در حد ۳۰ درصد هم ذکر نمی کنند! آیا دولت نهم توانمندی و ابزار اجرای این تئوری



جنوبی نمونه های موفق در بهره گیری از این طرح محسوب می شوند.

انتقاد به دولت نهم در دستور کار قرار دادن طرح بنگاه های کوچک و زودبازده نیست بلکه در انجام نادرست یک طرح خوب است. متأسفانه به دلیل عملکرد نادرست در طرح بنگاه های کوچک و زودبازده پیامدهای منفی آن را هم باید تحمل کنیم. این طرح فی نفسه مضموم و نادرست نیست اما سوال این است که به نام سازماندهی و راه اندازی این بنگاه ها چه اتفاقی برای مملکت رخ داد؟

بحث این است که ۱۸ هزار میلیارد تومان از منابع کشور تحت عنوان طرح بنگاه های کوچک و زودبازده از سیستم بانکی خارج شده اما مشخص نیست کجا رفته است! حتی توجیه فنی و اقتصادی

را دارد؟ واقعیات حکایت از عدم توان دولت نهم در این امر دارد. حتی معضلی به وجود آمده و راه به پیش یا عقب را مسدود ساخته است. ۱۸ هزار میلیارد تومان منابع تحت عنوان بنگاه های زود بازده تزییق شده در صورتی که بانک ها برای این طرح منابع مالی در اختیار نداشتند و تحت فشار استانداردها و دولت موظف به پرداخت آن شدند. اما از آن جایی که توان پرداخت نداشتند منابع را از بانک مرکزی قرض گرفتند اما همان طور که می دانید باید سود ۳۰ درصدی به بانک مرکزی می پرداختند و از آن سو از بنگاه های زودبازده ۱۵-۱۴ درصد سود دریافت می کنند. این به معنای ورشکستگی تدریجی بانک ها به دلیل چندین معادله نابرابر اقتصادی است.

بانک مرکزی در چنین شرایطی باید چه اقدامی انجام دهد؟ طبیعی است مانع پرداخت وام به بانکها می شود. اثرات این طرح به تدریج در افزایش نرخ تورم نمایان شد. بانک هایی که قبلاً سرمایه در گردش پرداخت می کردند با افرادی مواجه شدند که حاضر به بازپس دادن وام های بانکی نبودند.

مطالبات معوقه سیستم بانکی در حال حاضر ۷۰ درصد افزایش یافته است و بانک ها با معضل جدیدی روبرو هستند یعنی بانک مرکزی اعلام کرده است که دیگر امکان تزریق منابع مالی وجود ندارد.

**کسی مخالف طرح تحول اقتصادی نیست؛ اما نقشه عملیاتی این راه چیست؟ قرار است یارانه کدام کالا برداشته شود؟ قیمت کدام کالا آزاد شود؟ منابع چگونه توزیع می شود؟ شبکه توزیع چیست؟**

در بحث بنگاه های زود بازده، ادعا بر این است که رقم ۱۸ میلیارد تومان رقم کوچکی از نقدینگی وام پرداخت شده است و چندان در معادلات اقتصادی کلان کشور نقش ندارد، در سال های گذشته حجم نقدینگی در گردش کشور، تقریباً ۳ برابر شده است و بخش کوچکی مربوط به بنگاه های زودبازده است. آیا واقعاً دولت این میزان خرج داشته است؟

از آغاز سال ۱۳۸۴ حجم نقدینگی کشور ما حدود ۶۸ هزار میلیارد تومان بوده است الان به ۱۷۵ هزار میلیارد رسیده است یعنی ۲/۵ برابر شده است. یک بخش متأثر از طرح های زودبازده است زیرا این طرح ها در واقع تزریق منابع پولی از بانک مرکزی بوده است (نه از چرخه اقتصادی) و ضریب فزاینده پولی در این امر اثر می گذارد.

از سوی دیگر دولت در انجام محاسبات مربوط به این طرح در پروژه های دولتی اشتباهاتی انجام داد. نکته دیگر این که در سفرهای استانی رئیس جمهور که اعلام می شود بودجه آن استان باید افزایش یابد؛ اثرات مستقیمی در اقتصاد کشور می گذارد زیرا دولت این منبع را از چرخه اقتصادی کشور به دست نیاورده است بلکه حاصل فشار به بانک مرکزی می باشد. طبیعی است در کشوری که حجم نقدینگی آن در عرض دو سال، دو برابر می شود اثرات تورمی نمایان شود.

نرخ تورم کشور ما از سال گذشته تاکنون بطور فزاینده ای در حال افزایش می باشد و به همین دلیل نرخ تورم پایان مرداد ۲۷ درصد است. این روند به دلیل گشاده دستی های دولتی که نگاه و تفکر سنتی به اقتصاد دارد، ادامه خواهد داشت. دولت تصور می کند به اقتصاد کشور باید منابع پولی تزریق شود تا حرکت کند در حالی که در بسیاری از حوزه های اقتصاد امروز، پول یکی از عوامل تأثیرگذار در رشد اقتصاد و افزایش تولیدات است. نگاه دولت به مسائل اقتصادی نگاه تیمچه های و سنتی می باشد و نتیجه این نگاه نه تنها شکوفایی و اشتغالی به وجود نیامد بلکه موجب افزایش تورم شد.